

باسمه تعالی

خلاصه جلسه گذشته

بحث ما در ارتباط با مبنای حضرت امام در نقد مسلک ترتب بود که نقد مبنایی مسلک ترتب به حساب می‌آمد و گفتیم که ما به خاطر اهمیت و تاثیر زیاد مسأله شبیه به خود مسلک ترتب که ابتداء از فرمایشات محقق خوئی استفاده کردیم و بعد بحث را به فرمایشات محقق نائینی متمیم کردیم، اینجا هم به خاطر اینکه بتوانیم مطلب را کامل و با چند بیان منتقل کنیم، ابتدا فرمایشات مرحوم آیت الله فاضل را در تقریر فرمایش حضرت امام بیان می‌کنیم که شاید در بین شاگردان حضرت امام بهترین بیان را تبیین کردند و بعد هم نکات اضافه را خواهیم کرد. ایشان در بررسی مبنایی مسأله ترتب بیان فرمودند: ما اگر بگوییم که واجب مهم مشروط به عصیان اهم است باید دید این اشتراط چگونه اشتراطی است؟ آیا این شرط عقلی است یا شرعی؟ و گفتیم محقق خوئی این شرط را، شرط عقلی می‌دانند ولی آیت الله فاضل هر دو احتمال را بررسی می‌کنند. فرمودند شرط شرعی نیست به خاطر اینکه دو اشکال به شرط شرعی داریم. اشکال اول، اشکال اثباتی است که شرط شرعی باید در کتاب و سنت ذکر شده باشد، مثلاً اگر استطاعت را شرط شرعی فعلیت و جوب حج می‌دانیم به خاطر اینکه در کتاب دلیل داریم و اگر دلوک را شرط فعلیت صلات می‌دانیم دلیل داریم؛ ولی در کتاب و سنت در جایی نداریم که شرط شرعی و جوب صلات، عصیان ازاله است. اشکال دوم، اشکال ثبوتی است.

اشکال ثبوتی آیت الله فاضل به ترتب

برای بیان اشکال ثبوتی باید سه مقدمه را بحث کنیم تا روشن کنیم که چرا عصیان ازاله نمی‌تواند شرط شرعی فعلیت و جوب صلات باشد.

مقدمه اولی که بیان فرمودند این بود که اوامر و نواهی به طبائع تعلق می‌گیرند نه به طبیعت به قید وجود و نه به طبیعت مقید به وجود به اضافه خصوصیات فردیه. سه مرحله می‌شود، یکی طبیعت من حیث هی و دیگری طبیعت به قید اصل وجودش در

خارج و دیگری علاوه بر قید اصل وجود خارجی، وجود خاص در این نقطه و آن نقطه و مقدمه دومی که بیان می‌کنند بیان مسأله اطلاق است. باید دید اطلاق به چه معنایی است؟ اطلاق در عبارت مرحوم آخوند به سریان حکم به افراد تبیین شده است و فرموده است اطلاق یعنی اینکه مولی حکم را ساری در افراد ببیند و این سریان یک بار سریان شمولی است و یکبار سریان بدلی لکن مولی نسبت به طبیعت یک نظری می‌اندازد که این حکم که می‌خواهد سر طبیعت ببرد ساری و جاری در همه افراد آن باشد. اگر این سریان در همه افراد باشد اطلاق شمولی است مانند «احل الله البیع» و اگر سریان در بعض افراد علی البدل باشد اطلاق بدلی است مانند «فاعتق رقبة» که در این مثال رقبه ساری است و مقید به حصه خاصی مانند رقبه مومنه یا عالمه نیست بلکه این رقبه ساری در همه افراد است و لکن علی البدل. پس مرحوم آخوند در تعریف اطلاق فرموده است اطلاق یعنی اینکه مولی حکم را ساری نسبت به تمام افراد کند پس اگر شمولی باشد سریان به همه افراد دارد و اگر بدلی باشد به بعض افراد سریان دارد.

محققین فرمایش مرحوم آخوند را نقد کردند و دو اشکال به این فرمایش مرحوم آخوند وارد کردند. که یکی اشکال نقضی و دیگری اشکال حلی است. اشکال نقضی اینکه اگر اطلاق یعنی سریان و سرایت حکم نسبت به افراد طبیعت چه فرقی بین عام و مطلق وجود دارد و این تعریف مرحوم سبب می‌شود عملاً فارق بین مطلق و عام وجود نداشته باشد زیرا در جای خودش خواندیم که عام هم همین طور است که وقتی مولی می‌گوید «اکرم کل عالم» و بعد می‌گوید «اکرم ای عالم» کل عالم حکمی است که به شکل شمول، ساری در هم افراد است و ای عالم حکمی است که سرایت کرده است به یک فرد علی البدل و عموماً هم بدلی است. این عمومیت و سرایتش علی نحو بدلیت است و دیگری عمومیتش علی نحو استغراق. بر اساس توضیح مرحوم آخوند در واقع فارق بین عام و مطلق باقی نمی‌ماند.

آیت الله فاضل در مقام تکمیل این مطلب می‌فرماید: ان قلت: که فرق را به نحو دلالت ببرید نه مدلول یعنی درست است که عام و مطلق یک مطلب و مدلول دارند لکن در عام دلالت وضعی دارد عام است و در مطلق به واسطه مقدمات حکمت است پس فارق بین عام و مطلق در نحو دلالت است و دلالت کل عالم بر استغراق از باب وضع کل است و دلالت «ای عالم» بر بدلیت

از باب وضع «الی» است ولی استغراق «احل الله البيع» از باب شکل گیری مقدمات حکمت است و بدلیت «فاعتق رقبه» از باب شکل گیری مقدمات حکمت است که مولی در مقام بیان است امکان تقیید وجود دارد و قیدی نیابرد، از درون آن، عموم بدلی بدست می آید به واسطه مقدمات حکمت یا عموم استغراقی. قلت: این حرف درست است که یک جا دلالت وضعی است و جای دیگر به واسطه مقدمات حکمت است ولی این سبب نمی شود که فارق مدلولی را انکار کنیم یعنی ما علاوه بر نحوه دلالت باید در مدلول هم فارق داشته باشیم. اما اشکال حلی این است که ما باید مستحضر شویم که وقتی وارد اطلاق می شویم در اطلاق چه اتقافی می افتد و امکان دارد در اطلاق با سرایت و استغراق کار کنیم.

آیت الله فاضل در مقام توضیح فرقی مدلولی عام و مطلق می فرماید: ما سه مرحله داریم یک ماهیت داریم که من حیث هی لیست الا هی است مانند انسان که حیوان ناطق است و یک وجود داریم که مفهوما غیر ماهیت است و لذا در ماهیت تصورا نه وجود هست و نه عدم و لذا در مرحله بعد است که من بگویم انسان و بعد بگویم وجود انسان و تا وقتی در انسان هستیم دیگر وجود مطرح نیست و این مطلب را مرحوم آخوند بارها در کفایه مطرح کرده است. بعد توضیح می دهند که از این جهت که مرحله ماهیت و مفهوم را جدا از وجود بینم فرقی بین ماهیت حقیقی و اعتباری نیست. مرحله سوم این است که وجود خاص با مشخصات فردیه را مطرح کنیم که در فلسفه دو مبنا است یکی اینکه تشخیص به واسطه عوارض مشخصه است که سایر مقولات عشر است که داخل در مفهوم ماهوی نیستند یعنی مفهوم انسان از کم و کیف و این و وضع و متی و غیره در نمی آید. قبلا در فلسفه می گفتند که تشخص یک موجود به سبب عوارض است و این عوارض سایر مقولات عشر بودند که بر سر انسان می آمدند و از درون انسان همراه با مقولات زید و بکر و عمرو درست می شد و زید یعنی انسان با کیف و کم و وضع خاص یعنی یک انسان با عوارض خاص لکن فارابی در فلسفه ثابت کرد که مقولات دیگر هم طبیعی هستند یعنی در کنار طبیعی جوهر، کیف و کم و متی داریم و صد طبیعی هم که کنار هم قرار بگیرند تشخص درست نمی شود، بلکه تشخیص با وجود است لذا مرحله سوم در مدرسه فارابی با وجود درست می شود لکن در بین قدماء تشخیص با عوارض مشخصه درست می شد و لذا در مدرسه فارابی از نظر عقلی مرحله دو و سه از هم جدا نمی شوند، یعنی نمی توان گفت که یک طبیعی داریم یک وجود

طبیعی و یک تشخص این وجود داریم. ولی در فهم عقلایی. می‌توانیم طبیعی و وجود این طبیعی و تشخص این طبیعی را جدا کرد و در سیستم فهم قدمایی قبل فارابی تشخص با عوارض مشخصه بود. آیت الله فاضل می‌فرماید در طبیعی و ماهیت وجود خاص و عوارض مشخصه نیست. شما وقتی به انسان نگاه کنید در آن حیوان ناطق می‌بینید. براساس این مطلب که در نگاه به ماهیت است و نگاه اولیه به انسان و صوم و صلوات و بیع با مفهوم خاصشان است دیگر درون این مفاهیم چیزی غیر طبیعی نیست. با توجه به این مطلب و مطلبی که در اصول از زمان بعد از سلطان العلماء قبول کردیم که الفاظ برای طبائع وضع شده‌اند پس طبیعی به وسیله کدام دالّ ساری در افراد است، پس این طبیعی فرد نما نیست و اصلا وجود نما نیست و مرحله دوم را معرفی نمی‌کند تا چه برسد به مرحله سوم بلکه طبیعی خودش را نشان می‌دهد. پس چطور اصل وجود را نشان بدهد و در مرحله بعد چطور فرد را نشان می‌دهد. لذا مشکل ثبوتی دارید و این طبعی را چطوری دال بر فرد قرار می‌دهید لذا بر اساس سیستم حکمایی و محققین که در عبارت مرحوم آخوند هم ریشه‌های این حرف آمده است، شما مشکل دارید که بگویید این طبیعی آمده است و ساری در افراد است زیرا دلالت دال می‌خواهد در حالی که دال نیست و اگر این طور شد معنای اطلاق این می‌شود که طبیعی تمام الموضوع حکم است. مقدمات حکمت که شکل بگیرد می‌گوید که مولی در مقام بیان است و قدر متیقن در مقام تخاطب نیست و اگر مقدمات درست شد نتیجه این می‌شود که این طبیعی تمام الموضوع حکم است نه اینکه این طبیعی حاکی از خصوصیات فردیه باشد یا حاکی از اصل وجود باشد و بعد از اصل وجود برود در مرحله سوم بحث از خصوصیات فردیه کند. اگر ارتباط این طبیعی با خصوصیات فردیه قطع شد مقدمات حکمت نمی‌تواند اینکه قابلیت چنین دلالتی ندارد را دال قرار دهد بلکه مقدمات حکمت هر جا شکل بگیرد نشان می‌دهد که تمام الموضوع طبیعی است.^۱ لذا نمی‌توان پذیرفت که درون اطلاق، بدلیت است بلکه بدلیت فرع بر این است که این طبیعی بتواند فرد را معرفی کند حال یک فرد یا همه افراد را و نمی‌توان گفت اطلاق درونش شمول و استغراق است اطلاق به معنای تمام الموضوع بودن طبیعی است. بدلیت و شمولیت هیچ ربطی به مسأله اطلاق ندارد. در حالیکه عموم دلالت بر سریان افراد دارد حال چه یک فرد یا همه افراد.

^۱ در اینجا یک تمه ای وجود دارد که آیت الله فاضل بیان نکرده است ولی ما بعدا با بیانات امام خمینی این تمه را بیان می‌کنیم.

پس در مقدمه اول نشان داد که حکم به طبیعی می خورد و در مقدمه دوم نشان می دهد که وقتی به طبیعی می خورد اطلاق طبیعی یعنی تمام الموضوع بودن طبیعی برای حکم و اطلاق طبیعی به معنای این نیست که سراغ فرد برویم. پس اصل تعلق حکم و اطلاق طبیعی موجب سریان بر افراد خارجی نمی شود حتی تقیید حکم هم باعث تعلق به افراد خارجی نمی شود. بلکه در مرحله تعلق حکم و در مرحله اطلاق یا مقید کردن موضوع نیز تمام الموضوع طبیعی است.

البته مرحوم آخوند می فرمود: محط مفسده و مصلحت خارج است و لذا متعلق حکم خارج است و طبیعی نیست، لکن ما فعلا با کسانی کار می کنیم که قائلند متعلق حکم طبیعی است و در مقدمه دوم گفتند که این حکمی که به طبیعی می خورد معنای اطلاقش خارج نیست و نمی توان گفت که این حکم به خاطر اطلاق ساری در افراد است. دیروز گفتیم که حکم به طبیعی خورده است البته یک سوالی لازم می آید که وقتی محط مصلحت و مفسده خارج است چکار کنیم ولی همانطور که در اصول فقه خواندیم و محقق خوئی گفتند نمی توان حکم را سر خارج برد بلکه متعلق حکم طبیعی است و طبیعی هم موقع اطلاق ماهیت را می رساند و اطلاق هم کاری به فرد ندارد نه فرد علی البدل و نه فرد علی الاستغراق.

مقدمه سوم که باید گفته شود این است که تراحم کجا تحقق پیدا می کند. محط تراحم کجاست؟ در بحث خودمان صلات و ازاله تراحم کجا تحقق دارد. آیا محط تراحم در طبیعی است؟ اگر محط تراحم در طبیعی است یعنی طبیعی صلات و ازاله با همدیگر تراحم دارند اصلا ربطی به هم ندارند که تراحم داشته باشند. اگر محط تراحم در مرحله طبائع نباشد اگر طبیعی صلات و ازاله بخواهند با هم تراحم داشته باشند اصلا این دو حکم شکل نمی گیرند بلکه در مرحله طبیعی مثلا دو شیء که جنس قریبی دارند در فصل ها مزاحم یکدیگر هستند مانند حیوان ناهق یا ناطق که اینجا در طبیعی ها مشکل داریم. اگر در صلات و ازاله محط تراحم، طبیعی ها نبود که البته نیست، پس محط تراحم باید به فرد برگردد یعنی طبیعی صلات و طبیعی ازاله با هم مشکل ندارد بلکه یک فرد خاص از صلات با یک فرد از ازاله تراحم دارد فرد اول وقت صلات با ازاله تراحم دارد. با توجه به این مطلب و اینکه مقدمه سوم خوب تعلق شود راه اشتراط شرعی ثبوتاً بسته می شود زیرا حکم در مرحله طبیعی است و تراحم در مرحله فرد است، حتی تراحم در مرحله وجود هم نیست ما ما گفتیم سه پله، ماهیت، وجود و فرد را فراموش نکنید. مزاحمت در

مرحله طبیعی و وجود طبیعی نسبت بلکه در مرحله فرد است پس شما چطور می‌گویید حکمی که به طبیعی خورده است مشروط به عصیان این فرد است؟! راه اصلا بسته است. اگر کسی این مقدمه سوم را کنار دو مقدمه اول بگذارد می‌فهمد که راه بسته است مزاحمت در افراد است نه طبیعی‌ها. اطاعت و عصیان هم در افراد است پس چه ربطی دارد به حکم که به طبیعی خورده است و مطلق یا مقید آن در مرحله طبیعی مانده است و اصلا سراغ فرد نرفته است. شما چطور می‌خواهید اینها را مقید کنید آن هم به شرط شرعی و لذا آقای فاضل می‌گوید که ما که دلیل اثباتی نداریم اگر هم داشتیم ثبوتاً دچار مشکل بودیم. ما یک ملاحظه ای سر کلام ایشان داریم که ایشان تطویل مسافت کردند یعنی این اشکالات را بدون هیچ کدام از این کلمات می‌توان گفت و از این مرحله گذشت به طوری که دچار مباحث مبنایی و بنایی نشویم.^۲

مقرر: حسن مهاجری

^۲. دو نکته باقی می‌ماند اول اینکه قائلین به ترتب قائل به انحلال احکام هستند و می‌گویند طبق انحلال احکام به تعداد افراد اشتراط عصیان اشکالی ندارد و ثانیاً مگر اشتراط قرار است اشتراط به نحو عصیان فرد خاص ازاله باشد بلکه عصیان کلی ازاله مطرح است.